



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد(ص) و

علی آل بیته الطاهیرین و لعنه علی اعدائهم اجمعین

امام صادق علیه السلام درباره ریاضت می فرماید:

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ... فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ.

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که کلّ این حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است و تمام فقراتش، فقرات عبوردهنده انسان است از مراحل نفس، و از تخیلات و توهمات و امثال ذلک، چه آنچه که تا به حال خدمت رفقا و دوستان عرض شد و چه آنچه که پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد همه اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمات است و به کارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدّل و تحوّل انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و بزرگان تأکیدی که داشتند در این مسأله، نسبت به شاگردان، بی خود نبود، مطلب اینطور نیست که همه ما بخواهیم مسأله را به ولیّ خدا و امام زمان علیه السلام ارجاع بدهیم و خود را کنار نگه داریم و آسوده خاطر دست به هر کاری بزنیم مطلب اینطور نیست، در زمان رسول خدا هم اینطور نبود، در زمان امیرالمؤمنین هم نبود، در زمان هیچکدام از ائمه به این شکل نبود، امام علیه السلام به آن میزانی که فرد اهتمام دارد و صداقت دارد و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار که خود را تسلیم کرده به همان مقدار جلو می برد نه بیشتر، اضافه بر آن مقدار حرکت نمی دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نکند، چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

تا محمد بن مسلم نیامد پیش امام صادق و عرض حال نکرد و درد خود را بیان نکرد و از آن حضرت چاره‌جویی نخواست، امام صادق هم او را هدایت نکردند، آمد پیش حضرت و آن مشکل خود را مطرح کرد و میزان تسلیم خود را هم به آن حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا معنا ندارد، چون ولی خدا بدون سخن و گفتگو می‌فهمد و اطلاع دارد و نیازی به صحبت کردن ندارد.

یک وقتی یکی آمده بود مشهد، - من خدمت مرحوم آقا بودم - آمد و خیلی نسبت به ایشان ابراز ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال ذلک می‌کرد من هم در آنجا نشسته بودم، کیفیت صحبت کردن و تکلم ایشان بنحوی بود که هر کسی در آنجا بود می‌گفت از روی زمین از این مطیع‌تر و منقادتر کسی نیست یعنی با عبارات و کلمات و جملات بنحوی ارادت خودش را بیان می‌کرد که واقعا دل سنگ به حالش می‌سوخت که چه قسم خود را در معرض این اطاعت در آورده است، وقتی که رفت مرحوم آقا به من فرمودند: خوب این را چگونه یافتی؟ گفتم: همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و گفتند: بله همینطور بود.

خب ببینید کی می‌تواند... من نمی‌خواهم ادعا بکنم بالاخره ما هم از کیفیت رفتار آقا فهمیدیم والا ما چه می‌فهمیم که حالا این در باطنش چه خبر است و نیست، گفتم همه‌اش مجاز بود.

یک فردی دیگری که هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است اهل تهجد و مراقبه کذا و کذا ولی خب بالاخره مساله تسلیم یک مساله دیگری است مساله انقیاد یک مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقا حداد نوشته بود که بعداً خود ایشان گفت که من در نامه چه نوشتم، یعنی سالهای بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان، نامه را من ندیدم ولی در همان سفری که به اتفاق مرحوم والد ما در کربلا بعد از مکه مشرف شده بودیم که من سنم حدود هفده سال بود من نشسته بودم که مرحوم حداد آن نامه را دادند به آقا بازش هم نکرده بودند

فرمودند: که آقا یک نامه‌ای از شخصی آمده است و شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید، ایشان همان‌جا نامه را باز کردند مطالعه کردند و فرمودند مجاز است، بعد بستند و گذاشتند سر جایش خُب ببینید! بعد ایشان به من گفت البته - من با ایشان صحبت نکردم - ایشان گفت من یک نامه‌ای به آقای حداد نوشتم و من فهمیدم که همان است و مطالبی که ایشان در آنجا گفت مطالب غریبی بود یعنی شما چه هستید، شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساکین را دریابید، چه کنید، چه کنید، اینها را نوشتند، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند. او نگاه می‌کند می‌فهمد، حالا هرچی می‌خواهی جلویش ملتق بزن، خُب بزن، خودت را خسته کردی، او دیگر احتیاج ندارد که بیایند برایش مثلاً... بعضی‌ها می‌آیند همان کنار می‌نشینند آدم نگاه می‌کند می‌فهمد که نه این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌کند، نه داد و بیدادی می‌کند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد، نه اصرار و تلفن پشت تلفن و پشت تلفن و پشت تلفن و زندگی برای آدم نمی‌گذارد، نه! کار خودش را می‌کند، و راه خودش را هم می‌رود، و بدون اینکه خلاصه بیش از آنچه که ابراز کند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد، لذا اولیاء الهی همه افراد را به این سمت دعوت می‌کنند می‌گویند به جای اینکه این همه دادوبیداد کنی و بگویی آقا فلان و آقا فلان برو خودت را درست کن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم، که این فکر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.

امام علیه‌السلام هم همینطور، اولیاء خدا هم همینطور، عرفاء بالله هم همینطورند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقدیر و اینها ندارند نیاز به این مسائل ندارند آنها خود راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی دنبال این راه نمی‌رود دیگر توقع و تقاضایی هم نباید داشته باشد، دیگر نباید آن مطلبی را که مطرح می‌شود آن را بخواهد هی به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد و مساله هم مشخص

است و روشن است کی عمل می‌کند و کی عمل نمی‌کند کی به مطالبی که گفته می‌شود ترتیب اثر می‌دهد.

من چند روز پیش بود یک مطلبی شنیدم که نشنیده بودم و خیلی مساله برایم خوشایند بود یکی از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت در زمان مرحوم آقا یک وقتی من با ایشان قراری داشتم و منتهی در آن موقع مسافرت بودم، قرار بود بیایم و بعد بیایم مشهد، در اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای بود از دوستان ما و پدر آن خانواده مریض شده بود در تصادفی فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند آن را پرستاری می‌کردند. آنجا تا یک همچنین اتفاقی بیفتد فوراً می‌برند در همین مراکز و جاهای دولتی دیگر در منزل نگه نمی‌دارند ولی این خانواده مسیحی این را آورده بودند در پیش خودشان و تمریض می‌کردند و پرستاری می‌کردند و بچه‌های خانواده جمع شده بودند در آنجا و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند که تأثری آنجا پیدا نشود و زحمتی بواسطه همین مُمرَضِیَّت و پرستاری پیدا نشود و خلاصه خواهرها و برادرها کاملاً محیط صمیمی و گرمی بوجود آورده بودند و این بنده خدا را پرستاری می‌کردند و در آن موقع می‌گفت اینها یک نیازی به من داشتند از نظر بعضی مساعدت‌ها، من تماس گرفتم با مرحوم آقا و گفتم که یک مساله‌ای هست که بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند یک مشکلی پیش آمده اگر می‌فرمائید بیایم اگر نه یک مقداری به تاخیر بیندازم ایشان گفتند: نه آقا به تاخیر بینداز ما اینجا هستیم هر وقت آمدید ما را می‌بینید ما آنجا بودیم و دو یا سه هفته‌ای بعد آمدیم و رفتیم خدمت ایشان و ایشان گفتند چه بود آن قضیه؟ گفتم من آمدم از مساله بگذرم گفتم: نه آقا چیز مهمی نیست گفتند: نه بگوئید، دیدم مساله مساله‌ای است که باید بگویم، ما مطلب را برای ایشان گفتیم که قضیه اینطور است و افراد به این شکل و اینطور بودند و این خانواده مسیحی اینطور بودند، ایشان وقتی اینها را شنیدند گفتند: اینها شیعیان

امیرالمؤمنین در روز قیامت هستند، ببینید شیعه امیرالمؤمنین، در روز قیامت می‌آید و در صف شیعیان می‌ایستد این حرف را یک ولی خدا دارد می‌زند نه من و امثال من، کسی که از نظر علمی اعلم زمان خودش در فقه و اصول بوده، از پشت کوه نیامده، در فلسفه صاحب نظر بوده، در عرفان و مسائل که هیچ آن دیگر بماند، درست شد این فرد دارد این حرف را می‌زند یعنی کسی دارد حرف می‌زند که به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه و مطلع هست که چه می‌گوید، درست شد و اما در مقابلش هم بشنوید رفقا، در مقابل هم بشنوید که فرمودند در خانواده‌ای که آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین هستند به اسم، ولی مرامشان در روابط بین خود، مرام ممضای و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت در صف مخالفین امیرالمؤمنین آنها را نگه می‌دارند، هیچ برو و برگرد هم مساله ندارد، مسیحی و یهودی می‌آید در صف شیعیان و به بهشت می‌رود در کنار امیرالمؤمنین، این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنینند، شوخی ندارد قضیه، خدا که نمی‌آید به ظاهر ما و به زی‌آراسته ما نگاه بکند و به محاسن و عمامه و به تقدس و آن وضعیت ظاهر نگاه کند! نه به علم ما نگاه می‌کند، نه به تقدس، نه به شؤونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه به موقعیت دینی، به هیچ چیز کار ندارد می‌رود به آن دل نگاه می‌کند و واویلا و واویلا که یک مرتبه آن کسی که خودش را در این دنیا پیشوا می‌دانست مورد مراجعه انام می‌دانست، مورد توجه انام می‌دانست می‌آید، در صف یهود و نصاری محشور بشود و یهود و نصاری که بر اساس فطرت خودشان و بر اساس آموزه‌های دینی خودشان عمل کردند و به انسانیت عمل کردند و به مبانی توحید - خب آنها می‌توانستند آنها در خانه سالمندان بگذارند این را برداشتند آوردند بین خودشان نگه داشتند، می‌آیند، می‌روند، و کمک می‌کنند به مادر خانه، کمک می‌کنند، این شخص و این افراد می‌آیند و مشمول ولایت می‌شوند یعنی چی؟

یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در همین لحظه که الان دارد این کار را انجام می‌دهد مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیه‌الله است، کی؟ یک خانواده مسیحی، به روز قیامت چکار داریم همین الان، تا الان پرداخته و آماده نشود که در روز قیامت نمی‌تواند آن ظهور را پیدا کند، هرچه هست مال الان است، الان که ما می‌آئیم و دستور مرحوم آقا را می‌شنویم و اینکه فرمودند: **أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ** بدترین چیز در نزد من طلاق و جدایی است را می‌شنویم و ترتیب اثر نمی‌دهیم ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم، ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم، ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می‌دانیم مگر دنیا هرت و پرت است؟ مگر دنیا پوچ است؟ مگر دنیا اینقدر شیرتوشیر است؟ نه آقا حساب دارد، پدر آدم را می‌دهند دست آدم، این حرفها نیست، این حرفها نیست که هرکی بخواهد هر غلطی در اینجا بکند، و هر کار خلافی بخواهد در اینجا انجام بدهد، کار باید روی حساب باشد باید روی کتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد هر کسی تکلیف خودش را دارد و هرکسی وظیفه خودش را دارد.

غلط می‌کند آن کسی که بگوید یک حقی پایمال بشود به نفع کس دیگر، این دین، دین عمر و ابوبکر است نه دین امیرالمؤمنین دین امیرالمؤمنین می‌گوید حق است هرکجا می‌خواهد باشد حق است چه پیش مادرشوهر باشد یا پیش عروس باشد تفاوتی نمی‌کند آنچه که حق است باید آن انجام بگیرد و اگر یک جا آمد و یک شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل کرد، چه پدرشوهر، چه مادرشوهر، چه پدر عروس، چه مادر عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش، تفاوتی نمی‌کند آنچه را که خلاف است خلاف است هرکجا می‌خواهد باشد، خلاف است، و آنچه که حق است حق است هرکجا می‌خواهد باشد، این

مبنا مبنای سلوک است و تمام شد. به نفع یکی و به نظر دیگری... این غلطها چی چی است؟ این بازیها چی است؟ این حرفها چی است؟ بله این فرد می‌شود یهودی و آن فرد می‌شود شیعه امیرالمؤمنین مساله این است خب حالا فرض کنید ما می‌آئیم و چه می‌کنیم از خود شرع ایجاد می‌کنیم از خود دین ایجاد می‌کنیم از خود و از متخیلات خود می‌آئیم و برای خود راه می‌سازیم می‌آئیم برای خود مسیر و مکتب می‌سازیم می‌آئیم برای خودمان دین می‌سازیم.

در این دنیا یک پا روی مورچه گذاشتن خلاف است، یک پا، یک وقتی انسان مجبور است مورچه را از بین می‌برد، افساد می‌کند خب آن مطلبی نیست، یک وقتی شما دارید توی خیابان راه می‌روید می‌بینید مورچه راه می‌رود غلط می‌کنید پایتان را روی مورچه بگذارید، حق ندارید، دارد به راه خودش می‌رود برای چه پایتان را روی مورچه می‌گذارید؟، اگر یک موش بیاید در منزل شما چون افساد می‌کند باید از بین ببرید حتی اگر شده از بین نبرید و بروید توی بیابان بیندازید، ولی اگر دارید توی یک بیابان حرکت می‌کنید یک جایی که مساله افساد نیست این حیوان حیوان خداست و شما نمی‌توانید او را از بین ببرید این موذی نیست که الان در اینجا حکم از بین بردن او در اینجا مطرح باشد توی بیابان است حیوان است برای خودش می‌رود، و زندگی را می‌کند، مورچه دارد توی خیابان برای خودش راه می‌رود، توی بیابان دارد می‌رود، دارد دنبال آذوقه می‌گردد شما نمی‌توانید انجام بدهید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم می‌خورد می‌گوید: قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند که یک دانه گندمی، دانه جوئی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم این کار را نخواهم کرد چرا؟ چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است متوجه شده است که در این دنیا برای هر موجودی خداوند یک پرونده‌ای خاص به خودش را قرار داده است و همچنین برای من مکلف که طبق آن



پرونده باید حرکت کنم مورچه‌ای که الان در اینجا هست حساب دارد چرا پایت را رویش می‌گذاری؟ چرا دانه گندم را ازش می‌گیری؟ آن وقت شما در اینجا ببینید که کار ما به کجا رسیده، که چقدر در این مساله حقوق‌ها را تضییع می‌کنیم، مسائلی را در اینجا زیرورو می‌کنیم، نفوسی را در اینجا از بین می‌بریم، نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیرورو می‌کنیم، چه ظلم‌ها می‌کنیم، چه باطل‌هایی را حق و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و بعد هم می‌گوئیم سالکیم، توی سرمان بخورد، سالک چی است؟ راه خدا دیگر چی چی است؟ راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع این معنا معنای راه خداست این معنا معنای حرکت کردن در مسیر الی‌الله است والا همه‌اش لقلقه لسان است لقلقه زبان است، تحت احساسات قرار گرفتن است، تحریک شدن است، یک حرفی را یکی می‌زند، عکس‌العمل‌های جاهلانه بروز دادن است، درست، پس این که بزرگان می‌فرمودند هفته‌ای یکبار دوبار به این روایت نگاه کنید این برای همین است که تمام این روایت همه ریاضت در راه خدا و حرکت کردن در راه خداست همه این روایت در این معنا و در این سیر انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدارباش می‌زند و تا می‌خواهد این نفس بواسطه دورشدن از مطالب کنارگیری کند یک چکش می‌زند ولی اگر شما روایت را بگذارید کنار، کلام امام صادق را بگذارید کنار، کم‌کم فراموش می‌شود و نفس هم آدم را می‌برد، دوروبری‌ها آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را می‌برند، می‌برند به جهنم و سرنگون می‌کنند، همین صلوات‌ها، همین کسی که صلوات می‌فرستد، تصنیف که نمی‌خواند صلوات می‌فرستد ولی این صلوات انسان را به جهنم می‌برد به جای اینکه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرند چرا؟ چون ای کاش تصنیف خوانده می‌شد این تصنیف می‌آید با جنبه حیوانی انسان و تخیلات انسان کار دارد و این می‌آید نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌کند و از آن انسانیت ساقط می‌کند و

انانیت را در انسان تقویت می‌کند، آن چیزها که این کارها را نمی‌آورد آن چیزها را نمی‌آورد شهمات و از این حرفها ولی آنچه که می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از این سو به آن سو بگریزد این مسائل است این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها این اعلامیه‌ها، این این طرف و آن طرف‌ها و نشر... اینها می‌آید و انسان را از بین می‌برد، می‌آید آن جنبه فقر و عبودیت را متحول به جنبه تفرعن و ریاست و انانیت و استکبار و انکار و جهود می‌کند در قبال ولایت و در قبال پروردگار می‌آید برای انسان اینها را می‌آورد.

هرکسی بر طبق خودش و بر طبق مسیر خودش و مرام خودش همین است تفاوتی نمی‌کند هر کسی در هر جایی، برای یکی سلام و صلوات است برای یکی کف زدن است، برای یکی نمی‌دانم اعلامیه پخش کردن است برای یکی در روزنامه نوشتن است، برای هر کس یک چیز است پس این مسیری را که بزرگان تعیین کرده‌اند نفس این مسیر یعنی بیدارباش، خود این مسیر یعنی بیدارباش، خود این راه یعنی بیدارباش تا یک مقداری می‌خواهد انسان با دو نفر برخورد می‌کند یک مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری می‌کند عجب من امروز فریب خوردم من امروز گول خوردم، من امروز سرم کلاه رفت من امروز آنطوری که باید به این مساله توجه نکردم، من امروز زود عصبانی شدم، من امروز زود قضاوت کردم، من امروز سر بچه‌داد زدم، من امروز او را بی‌جهت تنبیه کردم من امروز با عیالم بدرفتاری کردم، من امروز با همسایه این حرف را زدم، هان اینها را می‌آید در حالی که امام علیه‌السلام می‌فرماید نه حذرکن، احتیاط کن اول کاری را که می‌خواهی بکن درباره‌اش فکر کن بعد انجام بده، تصمیم برای اینکه فردا این قضیه اتفاق نیفتد، می‌بینی هان فردا عوض شد، فردا با امروز تفاوت کرد، حالا اگر بگذاریم کنار، امروز یک مساله و فردا مساله‌ای دیگر

کم کم همینطور آن مبانی کلی به کنار می‌رود و به جایش آن توهمات و تخیلات جزئی می‌آید و جایش را می‌گیرد و نفس را بر آن توهمات و تخیلات ثابت می‌کند، مستقر می‌کند، نگه می‌دارد، خب وقتی که نفس در آنجا ثابت شد دیگر درک همان مطالب کلی که قبلا برای او آسان بود می‌بیند یک مقدار سخت است مشکل است، پذیرشش برایش مشکل است، دوماه پیش راحت می‌پذیرفتی دوماه پیش می‌گفتی بله آقا مساله درست است، بله آقا حق باشماست و ما در اینجا اشتباه کردیم و انشاءالله دعا بفرماید که دیگر تکرار نشود، ولی الان می‌گویید حالا ببینیم چه می‌شود، نه اینطور نبود، بالاخره از آن طرف هم ما یک چیزهای دیگر هم داریم یک تکالیف دیگر داریم، مساله اینطور نیست که فقط یک‌طرفه باشد یک‌طرفه حرف زده، یک طرفه... این حرفها را چرا دوماه پیش نمی‌زدی؟ چون فاصله گرفتیم فاصله که گرفتیم آن معیارها کناررفته و بدون این که بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای او را گرفته است.

سابق مرحوم آقا یک مطلبی را می‌فرمودند بسیار مطلب دقیقی بود و خودشان هم اینچنین بودند ایشان می‌فرمودند هر وقت انسان با کلامی از کلام معصومین روبرو می‌شود یا مطلبی از مطالب اولیاءخدا باشد، باید خود را مخاطب این مطلب بداند اگر کسی این کار را کرد، رمز پیروزی را یافته و اگر این کار را نکرد باخته است هر مطلبی هر چه را، و من این را می‌دیدم، می‌دیدم یعنی با چشم خود می‌دیدم وقتی که فرض کنید مرحوم آقای حداد ایشان صحبت می‌کردند حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همه افراد مجلس کسی که به این مطالب توجه می‌کرد مرحوم آقا بود پانزده نفر توی مجلس بودند و قطعا مرحوم آقا به آنها در آن حدی که ما اطلاع داشتیم البته مطالب اولیاءخدا بطن اندر بطن است و عمق دارد، مرتبه مرتبه است، ممکن است یک مرتبه اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص بر طبق فهم

خودش نباید از زیر فهم مساله شانه خالی کند و بگوید خب این که گفتند به من نمی خورد، نه همان مطلب را در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش باید آن مطلب را در خودش پیاده کند، بله ممکن است افراد دیگری باشند که آن مطالب بالا را متوجه نمی شوند تا بخواهند پیاده کنند پس هر کسی در قبال اولیاء خدا قرار می گیرد در قبال مطالب معصومین قرار می گیرد یک روایتی از امام رضا علیه السلام می شنود شخصی برای او می گوید یا در کتابی می خواند احادیث ائمه علیهم السلام را مطالعه می کند که واقعا کلید حیات انسان همین احادیثی است که از ائمه ما آمده و از معصومین آمده باید این فرد در همان محدوده فهم خودش در همان محدوده خود را مخاطب این حدیث بداند در همان محدوده ما نمی گوئیم بالاتر، بالاتر که نمی فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر از آن نداند، آخر درد اینجاست که ما همه عیوب را می خواهیم به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبرا و منزه از این مسائل می خواهیم بدانیم در حالتی که آنچه که آن کسی که مبرای از هر عیب است آن امام است، ما نیستیم ما برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه السلام و ذات پروردگار تلاش خود و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع کاستی ها باید انجام بدهیم و کدام سخن بهتر از کلام معصوم اگر ما کلام معصوم را کنار بگذاریم حرفهای کی را بشنویم، این حرفهایی که می زنند، اگر ما حرف امام علیه السلام را کنار بگذاریم وجهه حیات ما در این دنیا به چه سمتی باید باشد؟ به کدام حرف؟ به کدام صحبت؟ به مطالبی که در میان مردم رد و بدل می شود و در مجالس ورد سخن است؟ به مطالبی که صبح تا شبش حتی یک غاز هم نمی ارزد؟ هان! به اینها باید توجه کنیم یا به کلام معصوم علیه السلام و مطالب اولیاء خدا و کتبی که در این زمینه نوشته شده راهنمایی های که در این زمینه کردند اینها را ما بیائیم و بهش عمل کنیم و این همان مطلبی بود که ایشان می فرمودند که وظیفه استاد ارائه طریق است و وظیفه دیگری ندارد

دوم کاری را که او می‌کند که همان فعل ولی الهی است عبارت است از اینکه به آن میزان و مقداری که او می‌خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را می‌گیرد، می‌خواهم مرا تا سر کوچه ببری خب دستت را می‌گیرم، آن می‌گوید می‌خواهم تا دم میدان ببری خب تو را هم بیا تا سر میدان می‌رسانم، آن می‌گوید می‌خواهم مرا تا دم حرم ببری می‌گوید بیا تا حرم می‌برم، یکی هم می‌گوید می‌خواهم بیایم تا آن ولایت ببری، درست! طبعاً آن کسی که می‌گوید تا آنجا مسافت بیشتری را طی می‌کند تا آن کسی که در همان مراحل ابتدائی و اولی می‌ماند و توشه بیشتری را باید بردارد و تسلیم بیشتری را باید در اختیار آن ولی بگذارد تصمیمی را که آن اولی می‌گذارد سر رسیدن به خیابان دیگر تمام می‌شود آن از این طرف می‌رود و این از آن طرف، ولی او می‌خواهد این را برساند به آن نقطه می‌خواهد برساند، درست! لذا ما در دوستان و شاگردان اولیاء خدا مراتب متفاوتی می‌دیدیم هرکس یک اندازه بود و آنها هم با همه می‌خندیدند با همه صحبت می‌کردند و دل همه را هم شاد می‌کردند، ولی هرکدام از آنها یک مرتبه داشتند تا می‌رسیدند به یک مرتبه‌ای که دیگر آن مرتبه فشار می‌خواست وارد بشود می‌دیدیم که در همان‌جا دیگر مساله متوقف می‌شد.

این روایت عنوان تمامش تمام ریاضت است یعنی امام صادق علیه‌السلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است که مسائلی که درباره ریاضت است و اما کل این مساله یعنی ریاضت، یعنی مراقبه و در جلسه قبل خدمت رفقا عرض شد علت ریاضت علتش تعلق است اگر ما در این دنیا می‌آمدیم و به این دنیا تعلق پیدا نمی‌کردیم، خب دیگر در اینجا ریاضات معنا نداشت، تعلق به این دنیاست که برای ما کدورت ایجاد کرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری کرده و از آن اطلاقیت و سعه، انظار ما را به حدود و قیود درآورده است، آن جنبه اطلاقیت، آن جنبه سعه بودن، آن جنبه عدم تعلق داشتن

خیلی این مساله، مساله بسیار بسیار عجیبی است که چطور ممکن است انسان یک اتاق داشته باشد ولی به همان یک اتاق هم تعلق دارد، ذهن او را می‌گیرد، فکر او را می‌گیرد ولی یک شخص بسیار بسیار اموال دارد ولی نسبت به آنها تعلق ندارد الان بگویند فلان مالت رفت می‌گوید اه عجب لابد جای درستی رفته فلان مساله اینطور شد عجب فقط با یک عجب مطلب را تمام می‌کند.

معاویه یک مطلبی دارد راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید خدا رحمت کند ابوتراب را - اینجا هم دست از آن حقد و کینه‌اش برنمی‌دارد - خدا ابوتراب را رحمت کند که اگر یک کوه از طلا داشت و یک کوه از کاه آن کوه طلا را زودتر در راه خدا می‌داد اینقدر فهمیده بود.

مرحوم آقا می‌فرمودند که این احمق چون طلا و کاه برای او تفاوت می‌کند آمده و امیرالمؤمنین را در این مقیاس قرار داده است برای امیرالمؤمنین طلا و کاه یکی است نه اینکه فرق بکند و بیاید طلا را زودتر بدهد کاه باشد به جایش کاه می‌دهد، طلا باشد به جایش طلا می‌دهد، اینطور نیست که حالا فرض کنید برای او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا این که ارزش دارد این را زودتر می‌دهم!! نه چون ممکن است حتی کاه را هم بیشتر از طلا دوست داشته بالاخره آن خوردنی است و الاغ می‌خورد و آن را گاو می‌خورد و منافعش به انسان می‌رسد ولی طلا را که نمی‌شود خورد! آن حیوانات لافل کاه را می‌خوردند خود امیرالمؤمنین برای اسب و دامی که اگر داشت میبایست کاه بخرد طلا که نمی‌تواند جلوی بگذارد! جلوی گاو بگذارند، همینطور نگاه می‌کند، ولی ما نه ما برمی‌داریم، ما از گاو کمتریم! شما یک صندوق طلا جلوی گاو بگذارید اصلا نگاه نمی‌کند ولی ما تا یک دانه اشرفی، نمی‌دانم از این طلای چیزها یک دفعه جلویمان بیفتد فکر نمی‌کنیم مال کسی هست یا نه زود برمی‌داریم و می‌گوییم حق الماره است و دیگر صاحبش هم پیدا نمی‌شود و شرعا هم درستش می‌کنیم

و بله اینها چی است این بخاطر تعلق است، چون تعلق در اینجا آمده این می آید نفس را می آورد همین که نفس آمد متوجه شد یعنی دور شد یعنی کنار گرفت یعنی از آنچه را که خدا نفس را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده فاصله گرفت همین که تعلق پیدا کرد، چون نفس به طلا نباید تعلق پیدا کند، نفس به نقره نباید تعلق پیدا کند، نفس به زمین نباید تعلق پیدا کند، نفس به ساختمان نباید تعلق پیدا کند، بله انسان برای زندگی برای امرارمعاش باید زمین داشته باشد باید ساختمان داشته باشد فرمودند: **من سعاده المرء سعده داره** سعت دار و وسعت دار از سعادت مرد است خب یک شخصی برایش فراهم می شود مهیا می شود چه بهتر زن و بچه ای انسان راحت تر باشند، بروند تفریح کنند تنوع داشته باشند هیچ اشکال ندارد بحث بحث تعلق است، تعلق یعنی وقتی که یک مساله پیش می آید و انسان می بیند اه عجب الان این به خطر دارد می افتد، تکان نخور طوری نشده است آجر دارد از بین می رود تو چرا داری از بین می روی؟ این مال دارد ربنوده می شود یا اینکه به یک خطری می افتد من چرا به خطر بیفتم؟ من چرا این مساله برایم اتفاق بیفتد؟ من چرا دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟ درست شد پس بنابراین آنچه را که بزرگان فرموده اند و امام صادق علیه السلام روی این مسائل در این حدیث عنوان که عرض شد قصد داریم ریاضت را به عنوان یک مساله وسیع تری از آنچه که حضرت بطور خاص بیان کردند از مجموع آنچه را که استفاده می شود از کلمات آن حضرت آن را به این نحو بیان کنیم.

**ریاضت عبارت است از اینکه انسان عملی انجام بدهد که آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت کند و از آنچه که موجب کناره گیری از اطاعت و انقیاد است انسان را دور نگه دارد به این می گویند ریاضت.**

و این ریاضت هم که خود طبعا مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم ریاضت در مورد مسائل مثال و

تخیلات داریم ریاضت در مورد ماسوی الله داریم همه اینها ریاضت است و ریاضت ابتدائی این ریاضت از احکام تکلیفیه الزامیه است که عبارت است از حرمت و وجوب باشد که انسان ترک محرّمات کند و واجبات را اتیان کند این ریاضت مرتبه اول است.

پس بنابراین همانطوری که مرحوم آیت الله انصاری می فرمودند کسی که به محرّمات دست یازد و از واجبات روی گردان شود دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد که حالا بخواهد به مطالب دیگر برسد و به مسائل دیگر، شرط اول حرکت در مسیر الی الله چیست؟ انجام واجبات و ترک محرّمات، محرّمات هم مشخص است گناهان کبیره داریم گناهان صغیره داریم واجبات هم مشخص است واجبات مؤکده داریم، واجب غیر مؤکد داریم، هر دو واجب است الزامی است ولکن یکی تأکیدش بیشتر است، یکی تأکیدش کمتر است، محرّمات هم همینطور حرام داریم که بالاتر است.

در مورد غیبت این همه مرحوم شهید ثانی در کتاب می نویسند که تعجب است از افرادی که از شرب خمر و قمار و شطرنج و اینها دوری می کنند - البته امروز دیگر شطرنج دوری ندارد!!! - ولی از غیبت دوری نمی کنند در حالتی که حدیث است از رسول خدا که فرمودند: **الغیبه اشد من الزنا** ما هیچ مساله ای بر ایمان نیست: پیش رفیقمان می بینی فلانی چکار کرد خبر داری، خبر داری که او این کار را کرده؟ خبر داری که این کار را کرده؟ خبر داری که فلان چیز شده؟ چرا باید افشا بشود؟ چرا باید بیاید فاش بشود؟ چرا یک شخصی یک عیبی انجام داده... مگر ما عیب انجام نمی دهیم؟ مگر کار خلاف انجام نمی دهیم؟ تا آن کار خلافش را همه متوجه نشدند، چرا انسان باید آن را افشا کند؟ حرمت مؤمن اقتضای کتم سقم نسبت به این مطالب را دارد، حالا تهمت هیچی بماند آن تهمت که بله اصلاً آن که مطلبی نیست، جای صحبت در آنجا نیست در مورد غیبت:



ذکرک اخاک بما تکره جوری از برادر مؤمنش سخن بگویند که او را ناخوش آید این را می گویند غیبت حرفی که بدش می آید، یک معامله ای کرده معامله معامله خلاف بوده، حالا شما بیائید بگویند فلانی را دیدم داشت معامله خلاف می کرد خوب به تو چه مربوط است؟ چکار داری؟ شاید اشتباه کرده؟ شاید نفهمیده؟ شاید مساله را نمی دانسته؟ هزار احتمال است چرا شما باید بیائید و این مطلب را بگویند؟ حرفی را که انسان می شنود مطلبی را که می بیند مساله ای را که درک می کند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد.

فردا خدا می آید عیب او را فاش می کند، این دنیا دار مکافات است اگر عیب نگه داشتی خدا هم عیب ما را نگه می دارد، افشا کردیم خدا می آید افشا می کند و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم افرادی که در همین دنیا صدها مورد - بواسطه ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت ما در زمان مرحوم آقا خب بالاخره از خیلی مسائل اطلاع پیدا می کردیم - صدها مورد دیدم که افراد آمدند عیبی را فاش کردند و خداوند آنها را به همان مطلب مبتلا کرده است خیلی عجیب است یعنی اصلا نیازی به عالم قیامت و حساب و کتاب ندارد در همین دنیا صاف خدا می آید حق انسان را می گذارد کف دستمان، نقد می گذارد بفرما حالا آن طرفش هم بماند، این مال محرمات و مال واجبات که باید انسان نسبت به اینها اهتمام داشته باشد و مضافا که اینها می آید قلب انسان را مکدر می کند، برای انسان ظلمت می آورد، چقدر این بزرگان فرمودند: **کفی للمرء ان یشغل بعیوبی عن عیوب الناس**، ما همین که بخواهیم به عیب های خودمان برسیم بس است، دیگر اینقدر چشم این طرف و آن طرف نیندازیم ببینیم کی نقص دارد، بابا به تو که تکلیف نکردند که راه بیفتی...، کسی که به تو مسئولیت نداده، آن مسوولیتی که خدا و پیغمبر و امام علیه السلام به ما سپردند آن مسوولیت رسیدن به عیوب خود ماست رفقا نه عیوب دیگران، آن که باید به

عیوب دیگران برسد به او خواهند گفت در گوشش می‌گویند که شما برو و به فلان مطلب رسیدگی کن، اما مسئولیت ما - دیگر از این صریح‌تر نمی‌توانم بگویم - مسئولیتی که بر عهده ما گذاشتند رسیدن به عیوب خود ماست رسیدن به دردهای خود ماست رسیدن به نقائص و کاستی‌های خود ماست این شرط، شرط اصلی است و کسی که به این مطلب عمل نکند یکی از مهمترین محورهای سلوک را در زندگی خودش نصب کرده است. سلوک دارای محورهای متعددی است که همه مهم‌اند، یکی از آنها چند محور - چهار پنج تا محور هستند - یکی همین است که انسان فقط به خود توجه کند، این یک محور است، چندتا دیگر هم هست، یکی این است که مرحوم آقا همیشه این را تذکر می‌دادند آقا اول برو به خودت برس این که بغل دست کی است و چکار می‌کند به تو ربطی ندارد مگر امیرالمؤمنین پیش پیغمبر می‌آمد سوال می‌کرد که ابوبکر که نشسته پیش پیغمبر این چرا نشسته پیش شما؟ می‌گفت؟ نه می‌آمد استفاده‌اش را می‌کرد بلند می‌شد می‌رفت حالا پیش پیغمبر هر کی هست ابوبکر است، معاویه است، سلمان است، عمار است هر کی می‌خواهد باشد مگر تو طرفت ابوبکر و عمر است که همینطور اعتراض می‌کنی؟ طرفت پیغمبر است آمدی و نشستی و کلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی اصلاً پیغمبر نمی‌خواهد حرف بزند شنیدی یا نشنیدی بلند شو برو همین که می‌آیی پیش پیغمبر و می‌گویی آخ آخ چرا من آمدم و ابوبکر هم هست؟ تمام شد، پیغمبر هم از دست دادی، پاشو برو دیگر این مجلس فایده ندارد بلند شو برو و دوباره بیا همین که نشستی پیش پیغمبر و گفتی آخ آمدیم یک حالی بکنیم آمدیم با رسول الله یک حال و حولی بکنیم و بگیم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بکند از معراج بگوید از نمی‌دانم چی چی بگوید داستان بگوید حکایت بگوید از امم گذشته از فلان، بهشت، جهنم خلاصه هرچی عمر گرفته نشسته اصلاً پیغمبر دیگر نمی‌تواند با ما حرف بزند اخم بکنیم... من اینها

را با چشم خودم دیدم که دارم خدمتتان می‌گویم یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان می‌کنم با چشم خودم این مطالب را دیدم و مسائلی را که از بزرگان شنیدم همین‌ها و همین مطالب بوده بودم و دیدم و احساس کردم در خدمت بزرگان که یک نفر آمد از مخالفین ایشان و بعد یکی از همان افرادی که مرحوم آقا اسمش را در کتاب نوشتند آمد وارد مجلس شد و چشمش افتاد به شخصی و در حضور خود آن بزرگان شروع کرد به پرخاش کردن و تندی کردن و ناسزا گفتن به آن شخص...، آخر کی به تو گفته این کار را بکنی؟ این بزرگ نشسته، این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چکاره‌ای؟ خانه خودش است دلش می‌خواهد راه بدهد، نخواهد در را می‌بندد، خب کی به تو گفته که بلند شوی؟ ولی هستی؟ قیم هستی؟ وکیل هستی؟ و این بی‌ادبی‌ها بود که بعد باعث شد که مرحوم آقا فرمودند به جهنم افتاد این مساله بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که می‌آمد پیش پیغمبر، پیغمبر برای ما پیغمبر است باهاش تنها برویم سفر برای ما پیغمبر است برود بالای منبر در میان جمعیت بنشینیم و به کلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است برویم در منزلش و در آنجا تنها باشد پیغمبر است کسی باهاش باشد پیغمبر است، او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم نظر به کثرت نداشت، نظر به وحدت داشت و فقط یکی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود و این بود و لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همینطور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم افراد می‌آمدند پیش مرحوم آقا حالا اسم نمی‌برم مرد خوبی بود، مرد بسیار خوبی بود، چرا شما با فلان معمم ارتباط دارید؟ با فلان معمم دیگر که سید فلان است با او ارتباط ندارید؟ چرا آقای فلان آنجاست؟ من به او گفتم باباجان تکلیفم را باید با شما معلوم کنم تو چکاره‌ای این وسط؟ آخر تو که در سن پنجاه‌سالگی پدر ما بلند شدی آمدی آن هم هر را از بر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استادی بگو بیائیم پیش شما، بابایمان

را ول کنیم بیائیم پیش شما، خب تو چکاره‌ای؟ تو که آمدی در اینجا آمدی نظرت را بر انظار ایشان تحمیل کنی یا انظار او را بر نظر خودت اختیار کنی؟ اگر اولی است دُمت را بگذار روی کُولت و برو که نصیب نداری، اگر دومی است دیگر نق‌نق‌ها چیست باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بکن و برو تمام شد و رفت، گفتم بگو بینم پدر من بالاتر است یا پیغمبر؟ این کسی که تو از او سوال می‌کنی این مطرودتر است و مغضوب‌تر پروردگار است یا جناب ابوبکر و عمر؟ مگر اینها خانه پیغمبر نمی‌رفتند؟ - این قضیه مربوط به حدود سی و پنج سال پیش است من سنم آن موقع حدود شانزده یا هفده سال بود- گفتم مگر اینها نمی‌رفتند خانه پیغمبر؟ مگر اینها نمی‌رفتند و نمی‌نشستند؟ حالا چون وقتی اینها می‌روند دیگر فضا عوض می‌شود؟ تغییر پیدا می‌کند؟ یا نه فضا همان است پیغمبر همان استف این پیغمبر، پیغمبر است در صلح پیغمبر است در سفر پیغمبر است در حضر پیغمبر است در خواب پیغمبر است در بیداری پیغمبر است خنده هاش پیغمبر است اخم‌ها و قهرهایش پیغمبر است همه اینها پیغمبر است و همانطوری که سعدی می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد وین عجب من عاشق این هر دو ضد هم خنده‌اش را می‌بینم... این می‌شود نظر، نظر وحدت لذا از میان همه آن افراد مرحوم آقا درآمد، ایشان کار نداشت کی می‌آید منزل مرحوم آقای حداد؟ کی می‌آید؟ کی می‌رود؟ آن اولیاء خدا با آن سعه و جودی که دارند آنها موظف و مکلف هستند که با هرکسی بر طبق همان مرتبه حشر و نشر داشته باشند ما که نباید برای آنها تکلیف تعیین کنیم درست!

خب امروز البته مقداری از آنچه را که مورد نظرم بود عرض کردم و مقداری دیگری هم باقی ماند ولی چون البته احتمال دارد تا محرم مجلس دیگری باشد ولی از باب اینکه علی کل حال احتمالات را انسان در نظر داشته باشد و

چون وقت و توفیق در دست خداست و آن برای انسان تقدیر می‌کند و تمشیت امور می‌کند چند مطلب است که خب رفقا بدانند و اطلاع داشته باشند، البته اطلاع دارند منتهی از باب تذکر مناسب است که به مناسبت همین ماه ذی‌الحجه الحرام و اگر توفیق هم پیدا نکردیم در جلسه بعد خدمت رفقا باشیم محرم در پیش است نسبت به مسائل محرم اطلاع داشته باشیم ماه ذی‌الحجه بسیار ماه مهمی هست و نه تنها این دهه بلکه بیست روز دیگر هم مهم است و مناسبت‌هایی که در این ماه است، بسیار مناسبت‌های مهمی است اولاً این دهه‌ای که ما در آن هستیم دهه اتمام اربعین حضرت موسی است که در آیه قرآن هم هست می‌فرماید: **وواعدنا موسی ثلاثین ليله و اتممناه بعشر**، ما ابتداء با موسی سی روز قرار گذاشتیم ولی وقتی سی روز را تمام کرد دیدیم نه استعداد و آمادگی برای فیوضات دیگر هم دارد لذا از او مضایقه نکردیم و در کاسه‌اش، آتشش را بیشتر کردیم یک ده روز دیگر هم بر این فیوضات خودمان و الطاف خودمان به موسی اضافه کردیم و شد اربعین: **فتم**، از اول نفرمود اربعین، گفت ثلاثین و بعد این ده روز را اضافه کردیم تا اینکه حضرت موسی به آن فعلیتی که باید برسد و موقعیتی که باید برسد، برسد و خلاصه این ده روز طبق کلام بزرگان در این ده روز چیزهایی که نصیب حضرت موسی شد در آن یک ماه نشده بود و نتیجه آن یک ماه رفتن به کوه طور و مناجات‌ها و کذا و کذا، آن نعماتی بود که این ده روز خداوند برای او این را ایجاد کرد لذا بسیار مهم است روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همینطور اذکار توحیدیه که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که روزی ده مرتبه انسان آن اذکار توحیدیه را بخواند **لا اله الا الله عدد الیالی و الدهور...الی** آخر اینها را بخواند و به معانی این اذکار هم توجه کند و بداند که بالاترین دلیل مساله وحدت وجود همین اذکار دهه ذی‌الحجه است.

دیگر از این صریح‌تر امیرالمؤمنین نمی‌تواند مساله وحدت وجود را و مساله صرافت وجود و مساله بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حکمت متعالیه و در عرفان نظری بیان بکند، بسیار بسیار اذکار عجیبی است اینقدر این اذکار دقیق است، اگر یک ترجمه خوبی هم پیدا کردید حتما این اذکار را با توجه به ترجمه خودش که نشان دهنده آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است بخوانید.

واقعا عجیب است حضرت می‌فرماید: لا اله الا الله عدد لمح العیون  
عجیب است به اندازه زدن پلکهای چشم لا اله الا الله است اصلا نه تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی اینها مظهر توحید هستند تمام عوارضی که عارض بر این اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا می‌کنند از حرکات از سکنا، عدد ریح، بادهای، به اندازه بادهای، یعنی چی؟ لا اله الا الله به اندازه بادهای معنا دارد؟ لا اله الا الله به اندازه شبها؟ لا اله الا الله به اندازه روزها؟ لا اله الا الله به اندازه سنوآت؟ لا اله الا الله به اندازه درختان؟ لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر و لا اله الا الله عدد الشعر و الوبر به اندازه تک تک موهایی که در دنیا هست حقیقت لا اله الا الله وجود دارد یعنی چی؟ یعنی بعدد لا اله الا الله تسبیح شما دست بگیرید هی بگویید لا اله الا الله!! این است منظور حضرت!! خب حضرت عدد یک را بگذارد بعد هم جلوییش صفرتا تهران بگذارد، چرا اینقدر مو را بیاورد و درخت را بیاورد و سنگ را بیاورد مدر و کلوخ را بیاورد و کرک را بیاورد و دریا را بیاورد و حرکت باد را بیاورد و در سحاری و یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه که در خارج تحقق عینی پیدا می‌کند، و عوارض آنها، همه آنها تجلی توحید هستند، و ما از آنها خیر نداریم یعنی وجود حضرت حق با تک تک موها حضور عینی خارجی دارد نه اینکه مو حق است، یا مو خداست، مو مو است وجود پروردگار جدای از این مو نیست و با این مو ظهور خارجی دارد با این باد

ظهور خارجی دارد با این بدن و پلک چشم ظهور خارجی دارد با حرکت دست ظهور خارجی دارد، با وجود شب ظهور خارجی دارد و با او ظهور دارد، این کلام کی است؟ کلام امیرالمؤمنین است برویم راجع به این مسائل فکر کنیم این مال این دهه است بسیار بسیار مساله مساله مهمی است، حتی این مساله در ماه رجب هم، یعنی خصوص این موقعیت، اینقدر که نسبت به روزه در این دهه تاکید شده حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همینطور اذکار توحیدیه و توجه به توحید.

بهتر است که سالک در این ده روز به خصوص ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید ببرد تا کثرات و با تعلقات و با اشیاء خارجی، تا بتواند استفاده بیشتر بکند و این ایام دهه همان ایام الله است که در سوره ابراهیم خداوند به حضرت موسی می فرماید: **وذكرهم بايام الله** این دهه است آنها را متوجه کن که این دهه ذی حجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای که پهن شده نصیبشان را بگیرند روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقر علیه السلام است که فرداست ظاهرا و همینطور روز نهم روز عرفه است که نیازی به توصیف این روز نیست شب عرفه بسیار بسیار مهمی است زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است بزرگان، عرفا، مرحوم آقای حداد در شب عرفه که می شد زیارت سیدالشهدا علیه السلام را می خواندند و به شاگردانشان هم دستور می دادند برای خواندن این زیارت شب عرفه، خب افرادی هم که مشرف هستند آنها حساب و کتابشان دیگر بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است، که خداوند توفیق به همه بدهد که مشرف باشند و اگر هم نه باز مطلب به جای خودش باقی است ولایت امام علیه السلام و راه ولایت سعی است اختصاص به جایی ندارد و آن با دلها مرتبط است و دلها را به سمت خود می کشاند آن دلهایی که قابل باشند و لایق باشند

آنها را به سمت خودش می‌کشاند.

روز عرفه روزه‌اش بسیار بسیار مؤکد است البته اگر انسان ضعف او را بگیرد و نتواند دعای بعد از ظهر عرفه را بخواند - البته اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست دعاهاى دیگری هم در روز عرفه هست که در مفاتیح است و آنها هم بسیار مؤکد است - بهتر است که روزه نگیرد ولی اگر می‌تواند روزه بگیرد و آنرا هم بخواند، مخصوصا در این ایام که روزها کوتاه است و چندان شاید برای انسان سخت و مشکل نباشد. روزه گرفتن دعای روز عرفه از سیدالشهداء، بسیار بسیار دعای عجیبی است و بزرگان این دعا را همه می‌خواندند و به شاگردانشان هم توصیه می‌کردند خود مرحوم آقا در خیلی از سنوات ما را جمع می‌کردند در منزلشان و ما می‌خواندیم این دعا و بقیه هم به اصطلاح گوش می‌دادند، این که در مجالس فعلا رسم شده است که هر کسی یک مفاتیح دستش می‌گیرد و می‌خواند این کار را نکنید و کنار بگذارید دعا را باید یک نفر بخواند اگر شخص خودش دعا می‌خواند خوب برود در منزل خودش دعا بخواند و اشکال ندارد برود در منزلش، مسجدی، جایی می‌خواهد با خودش خلوت کند، تنها باشد، خیلی خوب است و اگر چند نفر مثلا در مجلسی دعا خوانده می‌شود یک نفر بخواند و بقیه در دل با او بخوانند این اثرش زیادتر است از اینکه انسان خودش دست بگیرد و دعا بخواند و همینطور در سایر دعاها فرق نمی‌کند آن تأثیر بیشتری دارد و تمرکز بیشتری برای انسان حاصل می‌کند دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهداء در روز عرفه که واقعا اصلا دریاهاى است از معرفت که چطور حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در این نظام همه را رو می‌کند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و کیفیت دستگیری و هدایت و اینها واقعا عجیب است واقعا عجیب حضرت بیان می‌کند در این دعا، کسی که این را بخواند و به معانی او توجه



داشته باشد متوجه می‌شود که تمام حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد تمام آن توجه ما تا عنایت خدا نباشد فایده‌ای ندارد، یک عنایت اگر سلب بشود هزارتا مانع پیش می‌آید، یک مانع پیش می‌آید و انسان را منع می‌کند، یک مانع پیش بیاید انسان را نمی‌گذارد این کار را انجام بدهد، یک مانع پیش بیاید انسان به آن مقصدی که باید برسد نمی‌رسد، یک مانعی پیش بیاید انسان نماز نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان دعا نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد، این مانع‌ها را کی برطرف می‌کند حضرت در این دعا همه را برطرف می‌کند می‌گوید خدایا تو دست من را گرفتی آنچه راکه برای من لازم است پیش آوردی آن موانعی راکه هست یکی یکی برمی‌داری و من نمی‌دانم، من الان در این مجلس حضور پیدا کردم اما خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما آمدیم اینجا؟ نه، می‌گوییم سوار ماشین شدیم و روشن کردیم و آمدیم هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم یکی از آنها وقتی روشن می‌شود، عجب اگر این قضیه اتفاق می‌افتاد ما نمی‌توانستیم به این برسیم منتهی همه را خدا مخفی نگه داشته است می‌گوید تو دلت را صاف بکن دیگر کارت نباشد ما خودمان موانع را برمی‌داریم، کار را راحت کرده خدا برای ما، می‌گوید همه بارها را ما برمی‌داریم تو داری چکار می‌کنی؟ ما فقط از تو یک جو دل صاف می‌خواهیم یک جو همت می‌خواهیم یک جو صدق می‌خواهیم، بقیه کارهایش با ما کسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن! این کلنگ‌ها را ما می‌زنیم تو فقط صفا داشته باش بعد ما تو را هل می‌دهیم، زمین را صاف می‌کنیم، برایت هموار می‌کنیم، آنچه را که به درد می‌خورد در سر راهت قرار می‌دهیم، آنچه را که مانع برای حرکت توست از جلوی پایت برمی‌داریم، همه این کارها را ما داریم انجام می‌دهیم، تو می‌گویی به به ما سالکیم ما داریم در راه تو می‌رویم! بیا بابا نگاه کن بین چه خبر است! آن وقت سر از شرمندگی به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم

در روی خدا نگاه کنیم! در روی بزرگان نمی‌توانیم نگاه کنیم، عجب ما کجا بودیم و تقاضامان نبود

### ما نبودیم و تقاضامان نبود      لطف تو ناگفته ما می‌شنود

تو از قبل همه را آماده کردی، تا ما را در این بستر قرار دادی.

یک سوال از شما می‌کنم اگر مرحوم آقا نبود و این سلسله نبود و این بزرگان نبودند ما الان چکار می‌کردیم؟ خب بله خدا ممکن است راه دیگری قرار بدهد منتهی فرض این است که اگر راه خدا همین بود می‌گفت همین است و جز این نیست و من هم این را برمی‌دارم، اگر این بزرگان نبودند و مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از کجا می‌رسید به ما؟ ما اگر می‌خواستیم دنبال خدا برویم چه می‌کردیم؟ به این حرفها می‌رفتیم گوش می‌دادیم که دارید می‌بینید به این مسائل...؟ هان! کی برای ما یک همچنین مردی را آورد که بیاید حتی در حالی که او را عمل کرده بودند در رختخواب افتاده بود، بنویسد برای شما؟ کی این کار را کرد؟ در وقتی که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود و رفتیم گفتیم آقا حالا دیگر دست بردار، گفتند: دست برداریم چکار کنیم؟ الان یک دو صفحه می‌توانیم بنویسیم، کی این کار را کرد؟ کی این شوق را انداخت؟ کی این همت را انداخت؟ کی آن درد را انداخت؟ اینها را خدا توفیق بدهد یک روزی ما بفهمیم یک روزی متوجه بشویم، البته می‌دانیم نمی‌گوییم نمی‌دانیم رفقا می‌دانند الحمدلله همه اهل فضل و درک و اهل مطلبند می‌دانند اما بهتر بفهمیم یک مقدار بیشتر بفهمیم آن دردی را که در تهران به من فرمود که اگر تمام بدنم را قطعه‌قطعه کنم یک خط از آنچه را که نوشتم دست بر نمی‌دارم آن را برویم بفهمیم، آن را درک بکنیم، آن مساله بدست بیاید، آن وقت مطلب جور دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد کرد.

روز عید قربان یکی از دیگر فرصت‌های این ماه ذی‌حجه است بسیار

بسیار روز مهمی است و یکی از دو روزی است که خداوند آن دو روز را عید اعلام کرده است. اول عید فطر است که بعد از یک ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و چه و چه و بعد آن پاداشی را که خداوند می‌دهد آن پاداش را در روز عید فطر با خواندن نماز عید فطر الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا خدایا امروز را تو روز عید اعلام کردی و باید هم امروز روز عید باشد چرا؟ چون ما از ضیافت تو برگشتیم آمدیم در خانه تو و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم یک ماه پاک شدیم صاف شدیم مجرد پیدا کردیم کثراتمان یک مقدار کم شد تعلقاتمان یک مقدار کم شد، در ماه رمضان راحت‌تر آدم دست توی جیبش نمی‌کند؟ این همان است، در ماه رمضان حالت بکاء برای انسان بیشتر و راحت‌تر پیش نمی‌آید؟ این همان است، در ماه رمضان انسان از خودگذشتگی بیشتر ندارد؟ احساس و عطوفتش بیشتر نیست؟ اینها همه اثرات چی است؟ اثرات این ضیافت الهی است هرکی بر طبق مرتبه خودش و بر طبق آن میزانی که نسبت به آن میزان عمل می‌کند هرکس می‌گوید امروز روز عید است و بزرگان که شنیدید در کتاب، مرحوم آقا نوشته اند که اینها اصلا بلند می‌شدند به عنوان شکرگذاری به زیات ائمه می‌رفتند بلند می‌شدند می‌رفتند نجف می‌آمدند کربلا زیارت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل بعد می‌رفتند زیارت کاظمین علیهم‌السلام بعد سامرا و حضرت سیدمحمد پسر امام علی النقی علیه‌السلام که در مورد آن حضرت داریم که تالی تلو امام بود (حضرت سیدمحمد در راه سامرا که در قریه‌ای به نام بلد هستند) و بعد به سایر امامزاده‌ها می‌رفتند حضرت حمزه و حضرت قاسم که در همان کربلا هستند اینها همان‌هایی هستند که می‌گویند اینها ضدولایت هستند!! اینها همانها هستند، واقعا چقدر باید کسی بی‌دین باشد و بی‌وجدان باشد، حالا دین نداری، نداشته باش وجدان داشته باشد، اینها همان‌هایی هستند که ضد ولایت هستند!! و خیلی با ائمه

سروکار ندارند.

این بزرگان می‌رفتند به عنوان شکرگذاری. روز عید قربان هم همین است یعنی خدایا این ده روزی که ما را ایام‌الله خودت وارد کردی در این ضیافت آوردی یک ماه اربعین موسی را طی کردیم، این ده روز هم رویش شد چهل روز حالا که در روز عید قربان هست، خیال نکنید این فقط برای افرادی است که در عرفات و منی و مشعر و اینها هستند آنها حساب و کتاب خودشان را دارند و بدانیم ما که همان ملکوتی که بر آنجا حاکم است، همان ملکوت برای کسی که مواظب باشد و مراقب باشد و در این ایام عمل کند به آنچه را که دستور است آن ملکوت بر ملکوت این هم ثبت خواهد شد، یعنی این هم مکه رفته این هم عرفات رفته این هم مشعر رفت این هم ذبح کرده لذا در روز عیدقربان مستحب است که انسان ذبح کند مکه نرفته ولی ذبح مستحب است، مخصوصا برای حاج در سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال که موفق برای زیارت حج نمی‌شود در روز عیدقربان این ذبح را بکند که مشمول این تأثیر ملکوتی که در آن موقعیت خاص برای افراد خداوند در نظر گرفته این هم مشمول او بشود و آن ملکوت بر نفس این تأثیر می‌گذارد. لذا در روز عید قربان بسیار بجاست که همه نماز عیدقربان را بخوانند حالا یا فرادی بخوانند یا دسته‌جمعی آن دیگر میل خودش است.

اذکار توحیدیه در صبح عید آن اذکار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، استحباب دارد و اولیاء خدا حتما می‌خوانند آن اذکار را بعد از نماز صبح که همان نماز عید است، می‌خواند نماز ظهر و مغرب و عشاء یازدهم و دوازدهم و غروب، دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذکار را نمی‌خواند این هم مربوط به روز عیدقربان روز دیگر روز غدیر است که دیگر آن روز، روز تجلی ولایت است و ظهور ولایت است و روزی است که مربوط به

امیرالمؤمنین علیه السلام است که رسول خدا فرمودند: **افضل اعیاد امتی عید غدیر**، افضل اعیاد امت من عید غدیر است (یا غدیر است) با توجه به روایات غدیر روز عید غدیر است این روایتی است که از پیغمبر نقل شده و این روایت مشخص است و مسلم است آن دینی که ولایت ندارد آن دین صفر است این را می خواهد پیغمبر بفرماید عید قربان و عید فطر بدون عید غدیر صفر است، روزه بدون ولایت علی صفر است، رباط است، عروسک، رباط، مجسمه، نماز بدون ولایت امیرالمؤمنین آن نماز رباط است و مجسمه است و فایده ای بر آن نماز مترتب نیست مگر ولایت در هر جا که بیاید آن عمل جان می گیرد ملکوت پیدا می کند روح پیدا می کند آن مگر ولایت که نیاید آن نماز می شود چی؟ ورزش، نرمش، ورزش نمی کنی در صبح یا شب؟ این می شود نماز، روزه وقتی که مگر ولایت امیرالمؤمنین بیاید روح می گیرد اگر مگر علی نیاید می شود رژیم، حج اگر مگر ولایت علی بیاید آن حج می شود حج ابراهیم حج موسی حج پیامبر حج اولیاء الهی می شود و اگر مگر امیرالمؤمنین نیاید زیر آن حج آن حج می شود چی؟ سفر و تنوع و نگاه کردن به ساختمان و این طرف و آن طرف رفتن البته الان که همه اش اینطور شده و ما در این سفرهای که بودیم الحمدلله از این مسائل بود، موقع نماز که می شود آن آخوند کاروان می گوید بلند شو و از نماز شب عرفات فیلم بردار و عکس بگیر و... این هم شب عرفه مان، روز عرفه هم که معلوم است و چه هست و چه نیست و بعد هم که تمام این مراسم همه عکس و فیلم و نمی دانم پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا و... یکی در همه مدت عمرش یک بار خدا بهش توفیق بدهد بیاید مکه و برود آنها را ببیند و آن مسائل را ببیند و آن جاهای که پیغمبران پا گذاشتند ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزهایی مشغول کند!! با چه مسائلی خودش را مشغول کند!! دیگر این بدبخت ترین فردی خواهد بود که دستش از نعمتهای الهی... خدا به همه ما فهم

بدهد، یک قدری، یک قدری فهم بدهد، یک قدری شعور بدهد، تا اینکه ما مسائل را بتوانیم بهتر بفهمیم خلاصه مطلب، خیلی مسئولیت مسئولیت سنگینی است علی کل حال روز عید غدیر روز ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و باید این مساله شعار بشود، ولایت امیرالمؤمنین باید شعار بشود امروزه بحمدالله بخاطر مسائل وحدت بین شیعه و سنی کم کم دارد این قضیه فراموش می شود و باید گفت مساله وحدت که چه عرض کنم ما داریم فناء در تسنن پیدا می کنیم از وحدت کارمان گذشته و خیلی دور شدیم دیگر مساله مساله إفاء در تسنن و فانی شدن در جناب ابوبکر و عمر دارد الان اتفاق می افتد، این مساله دارد اتفاق می افتد، آن از خدا بی خبرانی که تیشه برداشته اند و به کمر تشییع دارند می زنند فقط خدا جزایشان را بدهد، به اسم شیعه که اینها به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین ممنوع می شود صحبت از او ممنوع می شود، صحبت از خلافت ممنوع است همه اینها ممنوع ممنوع که چی؟ دل کی را می خواهیم بدست بیاوریم دنبال کی می خواهیم بگردیم از چی می ترسیم؟ دین ولی دارد ولیش هم حی است حاضر است ما باید بفهمیم خدای ناکرده در خطوط قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد غضب ولی حی مان قرار نگیریم مساله ولایت امیرالمؤمنین با دم شیر بازی کردن است، درست! آن وقت نمی دانیم از کجا خوردیم، حالا بازی می کنید بسیار خوب حالا می فهمید دنیا دست کی است، با دم شیر بازی نکنیم.

غدیر را باید به همه دنیا اعلان کنیم نه مثل آن مردک بیائیم و بگوئیم یک فرع فقهی است که در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد، بی شعور غدیر فرع فقهی است؟ یا مهمترین مساله اصولی در اعتقاد شریعت و در اعتقاد دیانت ما است؟ اینها آنهایی هستند که کمر ولایت را می شکنند و آنهایی هستند که امیرالمؤمنین می فرمایند که کمر مرا شکستند، بله یک فرع فقهی است مثل سایر فروع فقهی!! تو کور بودی و ندیدی که رسول خدا فرمودند: ما نودی بشیء مثل

ما نودی بالولایه هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الا اینکه بناء ولایت بالاتر از همه آن ابنیه بود و مورد اهتمام پروردگار، از همه بناء از نماز بالاتر از روزه بالاتر از حج بالاتر اینها را شما ندیدی؟ حالا نگوئیم! حرف بنزیم! نه نباید این حرفها بنزیم! وقتش... وقتش کی است؟ وقت این حرفها کی است؟ وقتی خود حضرت ظهور کند؟ اینها مسائلی است که انسان باید متوجه باشد و ما باید بدانیم که شیعیان امیرالمؤمنین به حرفهای این و آن نگاه نمی کنند به حرفهای بزرگان نگاه می کنند، شیعه امیرالمؤمنین تکلیفش را از امیرالمؤمنین و عرفا می گیرد آن عارفی که علی را شناخته آن ولی خدایی که علی را شناخته ما تکلیفمان را از آنها می گیریم نه از این حرفهایی که هر کسی صبح بلند می شود و ده جور حرف می زند صبح ظهر و شب سه قسم و سه جور و بر حسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن و شخصیت و... تنها چیزی که در میان نیست مساله امام زمان است و مساله حقوقی است که آن حضرت بر گردن ما گذاشته است. فقط همین غیر از این که چیز دیگری نیست، لذا باید این مساله غدیر را باید هرچه بیشتر به آن اهتمام داشت و باید طبق آنچه را که بزرگان فرمودند پنج روز را باید به عنوان سنت عید گرفت باید رفقا به این مساله اهتمام داشته باشند و این پنج روز را چهار روز از قبل و ختم می شود به روز هیجدهم و در این مجالس از مطالبی که مورد توجه مکتب هست و امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارد باید از آنها گفت فقط آدم راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند فایده ندارد شعر خواندن خوب آدم یکی دوتا سه تا اما نه دیگر همه مجالس این حرفها را بزنند آن مطالبی که مورد نظر حضرت است اعتقادات ما است روش زندگی ما است کیفیت سلوک است مبانی ما را محکم می کند از این مطالب مطالب حیاتی کلیدی اساسی در قالب شعر و در قالب مقاله در قالب داستان در قالب سخن و کتابت انسان در این مجالس بیان کند خیلی مجالس طول نکشد که باعث ملالت بشود در حدی که

نشاط برقرار باشد و مخدرات که شرکت می‌کنند باید با زی درخور مجلس ولایت شرکت کنند، از لباس‌هایی که لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود مجلس ولایت امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و اینها تفاوت می‌کند فرق می‌کند و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعه پرهیز بشود چشم و هم‌چشمی نباید باشد، خصوصیت مجالس و نوع مجالس بنحوی باشد که تقریباً در یک سطح و در یک میزان این مجالس برقرار بشود تفاضلی بین فردی و هر فردی دیگری خلاصه این مسائلی که قبلاً هم صحبت شده راجع به اینها رفقا هم به این مطالب توجه می‌کنند باید مجلس امیرالمؤمنین را عالم‌گیر کنیم یعنی همه دنیا باید روز عید... البته الان خیلی جاها دارند این کار را انجام می‌دهند در خیلی از کشورها این مجالس غدیریه هست و باید در همه جا نسبت به این مساله اهتمام داشته باشند تا اینکه مساله ولایت اعلان بشود به همه جا اعلام بشود آن ندایی که برای رسول خدا آمد آن ندا امروز برای ما است **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته** اگر امروز ولایت علی را اعلان نکنی اصلاً رسالت ما را انجام ندادی تمام شد و رفت، آن **بلغ ما انزل الیک من ربک** الان برای ما آمده مگر ما به رفقا نگفتیم که این آیات برای همه است؟ مگر صحبت مطالب نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس تمام این آیات یک‌یک برای ماست به ما نازل شده قرآن به من نازل شده به شما نازل شده به شما نازل شده به تک‌تک ما آیات قرآن نازل شده منتهی هرکسی برطبق مرتبه خودش این آینه‌ای که قرآن را به بقیه پخش کند و منتشر کند کی بوده؟ رسول الله بوده، نه اینکه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس فقط ما بیائیم بگوییم این قرآن بر پیامبر نازل و ما می‌خوانیم، اینکه چیزی نیست این روزنامه است! آیه قرآن بر من و شما یک‌یک نازل شده است و در روز قیامت قرآن می‌آید و مخاصمه می‌کند و طرح دعوا و شکایت می‌کند که این فرد مرا کنار گذاشت



این حرفها شوخی نیست، روایت داریم از خودم نمی‌گویم، در روز قیامت قرآن می‌گوید: **اهملونی** اینها مرا مهمل گذاشتند، کنار گذاشتند، به من عمل نکردند، گوش ندادند، مرا نخواندند درست شد! این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل همین الان بر ما آمده، ای فردی که داری صحبت می‌کنی و ای کسی که داری می‌شنوی اگر این را ابلاغ نکنی ابلاغ نه اینکه حالا بلندگو بیاوری نه هر کسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید به همسایه بگوید اعلان کند، در محل، خیلی ما داریم عقب می‌رویم، این را اگر تو ابلاغ نکنی تا به حال نماز نخواندی، تو تا به حال روزه نگرفتی، تو تا به حال حج انجام ندادی، تو تا به حال صدقه ندادی، فما بلغت رساله یعنی همین دیگر، یعنی نه نماز را به مردم گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را پس ما چی؟ ما هم همینطور نه نماز خواندیم، نه روزه گرفتیم، این همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش، ورزش این است اگر ولایت بود پای پرونده ما، ما عبدیم والا اگر ولایت نبود چی هستیم؟ فرعون، نمرود، شداد هستیم، شوخی هم نداریم این معنا معنای حقیقی ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت کنیم خب مسائل من دیگر هم بود ولی خسته شدم و انشاءالله امیدواریم که تا قبل از محرم هم باز مجلسی باشد که قدری هم راجع به مسائل عزاداری سیدالشهداء و کیفیت عزاداری و اقامه عزا و مصیبت و برداشتی که انسان از این مجالس می‌کند با توجه به مطالبی که گوشه و کنار شنیده می‌شود، انشاءالله برای رفقا عرایضی را عرض کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد